سه‌شنبه ۲۰ آبان ۱۴۰۴ شماره ۸۸۸۳
irannewspaper irannewspapper

تصویری از فیودور داستایفسکی که نوامبر ۲۰۲۰ روی دیوار ساختمانی در سن‌پترزبورگ به نمایش گذاشته شده بود

جستن ایمان در دل تباهی

تأملی در جهان فیودور داستایفسکی به بهانه دویست‌وچهارمین زادروزش

ادبیات روسیه

علیرضا پیروزان
نویسنده و منتقد ادبی

جهان داستایفسکی (۱۸۲۱-۱۸۸۱) جهانی است که از سطح رویدادها فراتر می‌رود و در اعماق لرزان روح انسان کاوش می‌کند. اگر در رمان‌های بزرگ سده نوزدهم، شخصیت‌ها اغلب حامل سرنوشت‌های اجتماعی یا تاریخی‌اند، در جهان او همه چیز به مسأله‌ای درونی، وجدانی و متافیزیکی بدل می‌شود. داستایفسکی نویسنده‌ای نیست که درباره «زندگی روزمره» بنویسد، بلکه از درون تاریک‌ترین و تب‌زده‌ترین بخش‌های زندگی می‌نویسد: از مرز میان عقل و جنون، ایمان و پوچی، گناه و نجات.

او بیش از هر نویسنده هم‌عصرش، درگیر پرسشی بود که فلسفه مدرن تازه داشت آن را به زبان می‌آورد: آیا انسان در جهانی بی‌ایمان می‌تواند معنایی برای وجود خود بیابد؟ پاسخ داستایفسکی نه ساده است و نه نهایی؛ بلکه همانند شخصیت‌هایش، در کشاکش میان میل و وجدان، لذت و رنج، گناه و ایمان، مدام تغییر می‌کند. شخصیت‌های او در گفت‌وگوهای درونی خود، بی‌وقفه میان امید و نومیدی در نوسان‌اند و همین نوسان است که به جهان داستایفسکی جان می‌بخشد. شاید از همین روست که رمان‌های او با تمام سیاهی و جنون‌شان، نوعی ایمان پنهان در خود دارند؛ ایمانی که نه از آرامش، بلکه از عبور از جهنم آگاهی به دست می‌آید.

سه جلوه پراکنده از جهان داستایفسکی

پیش از آنکه داستایفسکی به اوج رمان‌های بزرگش برسد، سه اثر میان‌راهی نوشت که جنبه‌هایی پراکنده از جهان او را در خود دارند: «خاطرات خانه اموات» (۱۸۶۲)، «یادداشت‌های زیرزمینی» (۱۸۶۴) و «قمارباز» (۱۸۶۷). هر سه، به گونه‌ای متفاوت، تجربه انسان در حد نهایی تنهایی را تصویر می‌کنند. در «خاطرات خانه اموات»، داستایفسکی از سال‌های تبعید و زندان سیبری می‌نویسد. اما زندان برای او فقط یک مکان نیست؛ استعاره‌ای است از وضع بشر، از زندگی در قفسی که انسان خود دیوارهایش را ساخته است. زندانی‌های او، با همه خشونت و فروپاشی‌شان از درون، حامل جرقه‌ای از انسانیت‌اند؛ و نویسنده درمی‌یابد حتی در تبعید و تحقیر، روح انسانی می‌تواند به روشنایی برسد. این تجربه، در حقیقت، نقطه تولد ایمان داستایفسکی است؛ ایمانی که نه در کلیسا، بلکه در میان انسان‌های درخودشکسته‌زاده می‌شود.

اما در «یادداشت‌های زیرزمینی»، همان تجربه به شکل وارونه برمی‌گردد. این بار راوی، انسانی منزوی و بیمار است که در زیرزمین ذهنش زندگی می‌کند. او نه در زندان بیرونی، بلکه در زندان آگاهی گرفتار است. داستایفسکی در این اثر، چهره اولین انسان مدرن را نمایش می‌دهد: موجودی که از عقل خود مسحور شده است و دیگر نمی‌تواند ساده زندگی کند. «مرد زیرزمینی» داستایفسکی، ضدّقهرمانی است که می‌داند چرا رنج می‌برد و همین دانستن، او را در رنج تثبیت می‌کند. آگاهی، در اینجا، خود شکل تازه‌ای از اسارت است. در «قمارباز»، چهره سوم همان انسان آشکار می‌شود: انسانی که می‌خواهد با بخت خویش دربیفتد. قمار در این رمان فقط سرگرمی یا اعتیاد نیست؛ تمثیلی از شور نابودی است، میل به لمس مرز زندگی. داستایفسکی که خود گرفتار قمار بود، در این اثر نوعی فلسفه خطر را می‌کاود: لحظه‌ای که انسان، در برابر تصادف، می‌خواهد آزادی‌اش را بیازماید.

در این سه رمان، داستایفسکی سه حالت بنیادین وجود انسانی را نشان می‌دهد: در زندان، در آگاهی و در وسوسه. هر سه، شکلی از جست‌وجوی رهایی‌اند؛ و هر سه، در نهایت، به همان جایی بازمی‌گردند که جهان او از آن آغاز شد: ایمان در دل تباهی، نوری لرزان در تاریکی روح.

> شخصیت‌های آثار داستایفسکی در گفت‌وگوهای درونی خود، بی‌وقفه میان امید و نومیدی در نوسان‌اند و همین نوسان است که به جهان او جان می‌بخشد. شاید از همین روست که رمان‌هایش با تمام سیاهی و جنون‌شان، نوعی ایمان پنهان در خود دارند؛ ایمانی که نه از آرامش، بلکه از عبور از جهنم آگاهی به دست می‌آید

آگاهی همچون شکنجه

در «جنایت و مکافات» (۱۸۶۶)، داستایفسکی جهان مدرن را با همه تب‌هایش تصویر می‌کند: شهری فقیر، پر از جمعیت گرسنه، با اتاق‌های تنگ، بوی تعفن و ذهن‌هایی تب‌دار از اضطراب و غرور. راسکولنیکوف، دانشجوی جوان و متفکری متکبر، تجسم روح زمانه است؛ انسانی که می‌خواهد خود را از قید اخلاق سنتی آزاد کند و به جای خدا تصمیم بگیرد کدام زندگی ارزش زیستن دارد. اما جنایت او ـ قتل پیرزن رباخوار ـ نه از سر طمع، بلکه از یک نظریه فلسفی می‌جوشد: باور به «انسان برتر»، کسی که حق دارد قانون را بشکند. این جنایت، اما، نه به رهایی که به فروپاشی منجر می‌شود. ذهن راسکولنیکوف به صحنه بازجویی خود بدل می‌گردد؛ آگاهی او همچون چراغی است که خاموش نمی‌شود و هر لحظه نوری تب‌دار بر اعماق گناه می‌تاباند. داستایفسکی در اینجا اولین بار آن دستگاه روانی را می‌سازد که بعدها فروید و روانکاوها از آن سخن گفتند: ذهن خودبازپرس، که نمی‌تواند خود را از داوری خویش برهاند. اما مهم‌تر از روانشناسی، پرسش متافیزیکی است که در دل رمان می‌تپد: آیا ممکن است رهایی از گناه جز با اعتراف، جز با بازگشت به رنج و ایمان، حاصل شود؟ برای داستایفسکی، رستگاری نه در نفی گناه، که در پذیرش آن است. انسان باید از جهنم درونی‌اش عبور کند تا به روشنی دست یابد.

تصویر مسیحی رنج

اگر «جنایت و مکافات» با آگاهی گناهکار آغاز می‌شود، «ابله» (۱۸۶۹) با آن پاکی آغاز می‌شود که در جهانی گناه‌آلود، محکوم به شکست است. شاهزاده میشکین، با سادگی و شفقتی کودکانه، نه یک قهرمان معمولی، که تمثیلی از مسیح در دنیایی بی‌ایمان است. او به هر کس می‌نگرد، چهره‌ای انسانی می‌بیند، نه یک گناهکار یا دشمن؛ اما همین نگاه، همین بی‌قدرتی، او را به قربانی بدل می‌کند. در واقع، «ابله» رمانی درباره ناتوانی نیکی در برابر شرّ است. داستایفسکی نشان می‌دهد که در جهانی که عقلانیت و منفعت‌طلبی جای ایمان را گرفته‌اند، انسان نیک، ابله به نظر می‌رسد. و در پس این نمایش، یک پرسش هولناک نهفته است: آیا نیکی بدون قدرت، خود شکلی از جنون نیست؟ داستایفسکی در این رمان از دو قطب سخن می‌گوید: شور و رنج. ناستاسیا فیلیپوونا، زن تب‌دار و قربانی‌شده و میشکین، مرد بی‌قدرت اما مهربان، هر دو در آستانه فنا قرار دارند. نیکی، در این جهان، نمی‌تواند نجات‌بخش باشد مگر آنکه از دل رنج عبور کند. در پایان، رمان در سکوت و تاریکی فرو می‌رود، گویی داستایفسکی خود نیز هنوز به پاسخی نرسیده است.

سیاست ابلیس‌وار

در «شیاطین» (۱۸۷۲)، داستایفسکی از رنج فردی به رنج جمعی می‌رسد؛ از گناه شخصی به جنون ایدئولوژی. این رمان واکنشی است به افراط‌گرایی فکری و سیاسی روسیه دهه ۱۸۶۰، اما در عین حال، تصویری پیشگویانه از سده بیستم نیز در خود دارد. شخصیت‌های اصلی رمان، از پیوتر ورخوونسکی تا استاوروگین، نماینده‌های نسل جدیدی هستند که ایمان دینی را کنار گذاشته‌اند و می‌خواهند بر ویرانه‌های جهان قدیم، بهشت زمینی بسازند. اما داستایفسکی نشان می‌دهد این آرمان، در نبود ایمان، به کابوس بدل می‌شود. در اینجا «شیطان» نه موجودی فراطبیعی، بلکه نیرویی درونی است: وسوسه قدرت وسوسه مطلق‌سازی اندیشه. انسان داستایفسکی وقتی می‌خواهد ایمان را کنار بگذارد، ناخواسته جای آن را می‌گیرد؛ و از همین‌جا جنایت جمعی، خشونت مقدس و پوچی ایدئولوژی‌زاده می‌شود. «شیاطین» شاید اولین رمان مدرنی باشد که نشان می‌دهد چگونه اندیشه رهایی‌بخش می‌تواند به ابزار نابودی بدل شود. هر ایده‌ای، اگر از رنج انسانی تهی شود، مبدل به شیطان می‌شود.

ایمان، تردید، عشق

آخرین و بزرگ‌ترین رمان داستایفسکی، «برادران کارامازوف» (۱۸۸۰)، چکیده و جمع‌بندی تمامی جهان اوست؛ رمانی که در آن هر شخصیت، وجهی از روح انسان را نمایندگی می‌کند. فئودور کارامازوف، پدر هرزه و آزمند، تمثیلی از سقوط اخلاقی انسان است؛ دیمیتری، پسر پرشور و عصبی، نماینده تن و احساس؛ ایوان، روشنفکر شکاک و عقلگرا، نماد ذهن مدرن؛ و آلیوشا، راهب جوان، تجسم ایمان و عشق.

در مرکز این جهان چندصدایی، همان پرسش دیرینه بازمی‌گردد: اگر ایمانی در کار نباشد، همه چیز مجاز است؟ ایوان کارامازوف این جمله را به مثابه شورش عقل علیه ایمان بر زبان می‌آورد، اما داستایفسکی در برابر آن، آلیوشا را قرار می‌دهد که به جای استدلال، عشق و همدلی را برمی‌گزیند. ایمان برای داستایفسکی نه امری ذهنی، بلکه تجربه‌ای زیسته است؛ نوعی حضور در رنج دیگری. در گفت‌وگوهای طولانی میان ایوان و آلیوشا، یا در داستان فرعی «مفتش اعظم»، نویسنده به ژرف‌ترین سطح تأمل دینی می‌رسد. او نشان می‌دهد انسان از آزادی می‌ترسد، زیرا آزادی یعنی مسئولیت در برابر رنج و اینجا همان نقطه‌ای است که داستایفسکی از فلسفه فراتر می‌رود: او نه صرفاً می‌اندیشد، بلکه رنج را زیست می‌کند. در پایان رمان، هیچ پاسخ قطعی‌ای وجود ندارد. ایمان و شک همچنان در جدال‌اند، اما امید، هرچند لرزان، در آلیوشا زنده است. داستایفسکی به ما نشان می‌دهد که بدون عشق و شفقت، انسان در هر حال در جهنم خود گرفتار خواهد بود.

انسان در برابر خودش

خواندن داستایفسکی تجربه‌ای است از ورود به جهان بحران. در هر صفحه، انسان در مرز میان سقوط و رستگاری ایستاده است. شاید راز ماندگاری آثار او همین باشد: او نه نویسنده «پاسخ‌ها»، که نویسنده «پرسش‌ها»ست؛ پرسش‌هایی که هنوز پس از گذشت دو سده در جان خواننده زنده‌اند. جهان او از رنج ساخته شده است، اما در عمق همین رنج، نوری لرزان هست که خاموش نمی‌شود. در هر جنایت، نوایی از اعتراف می‌پیچد؛ در هر سقوط، تمنایی برای رهایی. برای داستایفسکی، انسان نه فرشته است و نه شیطان؛ بلکه موجودی است میان دو بی‌نهایت. و شاید همین، معنای انسان بودن باشد: ایستادن در میان تضادها، بدون آنکه از حقیقت دردناک زندگی بگریزیم. در جهانی که امروز بیش از هر زمان دیگری میان ایمان و پوچی، میان ایدئولوژی و انزوا، میان آگاهی و بی‌حسی سرگردان است، صدای داستایفسکی همچنان به گوش می‌رسد. او به ما یادآوری می‌کند رستگاری نه در قدرت، بلکه در رنج مشترک، در همدلی و در شهامت اعتراف نهفته است.

از داستایفسکی رهایی نداریم

خون می‌چکد هنوز نوشته پائولو نُری، کتابی درباره زندگی کردن با یک نویسنده است

مهرداد دیلمی
روزنامه‌نگار

در بحبوحه درگیری روسیه با اوکراین، بسیاری از کشورهای اروپایی تحریم‌هایی علیه روسیه وضع کردند. دامنه تحریم‌ها حتی به فیودور داستایفسکی هم رسید و فوریه ۲۰۲۲ هیأت‌مدیره دانشگاه بیکوکا میلان در راستای تحریم هر گونه کالا و شخصیت روسی، دستور لغو دوره درسی ادبیات روس را داده بود و تنها با ارسال یک ایمیل کوتاه، پائولو نُری/ Paolo Nori، استاد دوره مزبور را از تصمیم خود مطلع کرده بود. دلیل این تصمیم مختصر بود: «جلوگیری از هر گونه بحث و جدل احتمالی.»

پائولو نُری، نویسنده، مترجم و محقق ایتالیایی با انتشار ویدیویی در صفحه اینستاگرام خود عنوان کرد، قرار بوده در این دوره ۴ جلسه‌ای که شرکت برای عموم هم در آن آزاد بوده، درباره آثار داستایفسکی و رمان‌های «جنایت و مکافات»، «ابله»، «شیاطین» و «برادران کارامازوف» تدریس کند و در ادامه گفته بود: «متوجه‌ام اتفاقاتی که در اوکراین می‌افتد واقعاً وحشتناک است، ولی اتفاقی که این روزها در ایتالیا رخ داده مضحک است؛ حذف یک دوره دانشگاهی خنده‌دار است... در ایتالیای امروز، نه‌تنها روس بودن جرم است بلکه یک روس مرده هم مجرم شناخته می‌شود؛ مرده‌ای که در زمان حیاتش، در سال ۱۸۴۹ به خاطر خواندن یک نوشته ممنوعه به مرگ محکوم شد.»

انتشار این ویدیو منجر به انتقادهای فراوان نسبت به تصمیم دانشگاه بیکوکا شد و این دانشگاه پس از مواجهه با موج عظیم مخالفت‌های جهانی به ناچار از آن تصمیم منصرف شد.

هنگامه محلاتی در این مقطع از طریق فضای مجازی با نُری آشنا می‌شود و در مقدمه مترجم درباره تصمیمش برای ترجمه «خون می‌چکد هنوز» می‌نویسد: «حین کاوش در فهرست کتاب‌هایی که او تألیف کرده بود، به کتابی درباره زندگی فیودور داستایفسکی برخوردم. و از سرِ علقه بسیارم به ادبیات روس و آثار داستایفسکی مشتاق خواندن آن کتاب شدم. قلم گیرای نویسنده و ارتباط صمیمانه‌ای که با خوانندگانش برقرار کرده بود مرا تحت‌تأثیر قرار داد و همین باعث شد که شروع به ترجمه کتاب کنم.»

روایت موازی دو زندگی

«خون می‌چکد هنوز/ Sanguina ancora» اولین بار در آوریل ۲۰۲۱ توسط انتشارات «موندادوری/Mondadori» در ایتالیا منتشر شد و همان سال توانست به فینال جایزه معتبر Premio Campiello راه پیدا کند. در این کتاب نویسنده تنها به شرح زندگی داستایفسکی بسنده نکرده، بلکه پاره‌هایی از زندگی شخصی خودش را نیز با خوانندگان در میان می‌گذارد و به خلق‌وخو، زیست و سبک نوشتاری دیگر نویسندگان و شعرای قرن نوزدهم روس مانند گوگول، پوشکین و تالستوی نیز گریزهایی می‌زند.

پائولو نُری با نثری شاعرانه، پراکنده و جمله‌های طولانی و نفسگیر اما صمیمی، زندگی داستایفسکی را روایت می‌کند؛ نه در مقام یک بیوگرافی‌نویس سرد، بلکه چون شاگردی که هنوز زخم اولین خوانش را بر تن دارد. او داستایفسکی را نه در دانشگاه یا کلاس ادبیات، بلکه در تنهایی و اضطراب نوجوانی کشف کرد. تجربه خواندن را برای او نمی‌توان از تجربه زیستن جدا کرد. از این‌رو، «خون می‌چکد هنوز» فقط کتابی درباره داستایفسکی نیست، بلکه کتابی درباره زندگی کردن با یک نویسنده است؛ کتابی درباره خوانده‌شدن، زخم‌خوردن و باز اندیشیدن در طول سالیان. او روایتش را از اولین مواجهه‌اش با داستایفسکی آغاز می‌کند؛ زمانی که نوجوانی پانزده ساله بود و «جنایت و مکافات» را در دست گرفت و چنان که خودش می‌گوید دیگر از این نویسنده رهایی نیافت: «به خوبی به یاد دارم که انگار آن چیزی که در دستم بود، کتابی که صد و دوازده سال پیش با سه هزار کیلومتر فاصله از من به چاپ رسیده بود، مرا طوری زخمی کرده بود که خون‌ریزی‌اش به آسانی بند نمی‌آمد. احساسم درست بود. همچنان خون می‌چکد، خون می‌چکد هنوز.»

اما آن زخم چه بود؟ چه چیز در نوشتار داستایفسکی نهفته بود که پائولوی نوجوان را چنان در خود بلعید که چند دهه بعد، در میانه قرنطینه جهانی، این کتاب را نوشت؟ و چرا امروز ما باید داستایفسکی بخوانیم؟ این سؤال دشواری است که پائولو نُری خودش را با آن سرشاخ کرده و کتابش پاسخی است به همین پرسش؛ تلاشی برای نشان دادن اینکه چگونه ادبیات می‌تواند به ما زخم بزند، تغییر دهد و باز بسازد: «در این فکرم که تمام کسانی که کتاب می‌خوانند، به نمایشگاه می‌روند یا سمفونی گوش می‌کنند؛ کتاب‌ها، تابلوها و موسیقی‌ای که در تمام عمرشان خوانده، دیده و شنیده‌اند، در این امر به طرز عجیبی به آنها کمک می‌کند: امر عجیب زندگی کردن، در این دنیا بودن... اینکه متوجه زخم‌های‌شان بشوند، متوجه نقص‌های‌شان بشوند و قبول‌شان کنند، چرا که به قول یک خواننده کانادایی: از لای شکاف‌ها می‌شود نور را دید.»

ساختار «خون می‌چکد هنوز» بر پایه دو روایت درهم‌تنیده شکل گرفته است؛ روایت زندگی فیودور داستایفسکی: تبعید به سیبری، تشنج‌های صرعی، بدهی‌ها، قمار، عشق، نفرت از غرب و تقابلش با ایدئولوژی زمانه. در سوی دیگر، روایت زندگی نُری؛ دغدغه‌های روزمره‌اش، خاطرات کودکی، تجربه پدر شدن، نوشتن، تدریس، و زندگی با سایه ماندگار ادبیات روس. این دو مسیر اما به موازات یکدیگر حرکت نمی‌کنند، بلکه پی‌درپی به هم نفوذ می‌کنند؛ گویی گذشته داستایفسکی در زمان حال نُری زنده شده باشد، یا بالعکس؛ نُری زندگی داستایفسکی را همچون یک آینه برای بازتاب خود به کار می‌گیرد. یکی از ویژگی‌های این اثر، لحن آن است؛ ترکیبی از تأملات درونی، روایت شخصی، تحلیل‌های ادبی و گاه شوخ‌طبعی بی‌پرده. در بسیاری از بخش‌ها، نری عمداً موضوع را رها می‌کند، به یاد گذشته می‌افتد، به سراغ دغدغه‌هایش درباره ترجمه، زبان، کلاس‌های دانشگاهی، یا احساس پدرانه‌اش نسبت به دخترش می‌رود و سپس دوباره به داستایفسکی بازمی‌گردد. این شیوه حرکت پرنوسان، ممکن است برای برخی خوانندگان آشفته و پراکنده به نظر برسد، اما برای خوانندگانی که با ضرب‌آهنگ ذهن نویسنده همراه می‌شوند، اثری عمیقاً انسانی و تکان‌دهنده پدید می‌آورد.

> پائولو نُری در کتاب «خون می‌چکد هنوز» تنها به شرح زندگی داستایفسکی بسنده نکرده، بلکه پاره‌هایی از زندگی شخصی خودش را نیز با خوانندگان در میان می‌گذارد و به خلق‌وخو، زیست و سبک نوشتاری دیگر نویسندگان و شعرای قرن نوزدهم روس مانند گوگول، پوشکین و تالستوی نیز گریزهایی می‌زند

مثل خود ما

برای نُری، داستایفسکی به معنای امید نیست؛ به معنای نجات هم نیست؛ اما به معنای شناخت، لمس، و همراهی است. نوعی صمیمیت تلخ با رنج انسان. زبان نُری، ساده اما چندلایه است. از جمله‌هایی طولانی و کوتاه، گاهی نیمه‌تمام، استفاده می‌کند. در جاهایی عامدانه تکرار می‌کند، با مکث‌های طولانی. گویی نویسنده با خواننده حرف می‌زند، از خواننده نمی‌خواهد چیزی بیاموزد؛ بلکه او را دعوت به مشارکت در تجربه‌ای زنده، متغیر، و انسانی می‌کند. به عنوان مثال نُری بخش نوشتن برای امرار معاش» را این‌گونه آغاز می‌کند: «امروز دهم نوامبر ۲۰۲۰ است و تا آخر نوامبر باید این رمان را تحویل ناشر بدهم. بیشتر از یک سال است که مشغول کار روی این رمان هستم، تقریباً یک سوم آن هنوز مانده است، چه کله‌ای دارم من؟ چطور توقع دارم تا آخر ماه تمامش کنم؟ فیودور میخاییلوویچ داستایفسکی در سال ۱۸۶۶ در موقعیتی بدتر از حالِ الان من گیر کرده است ولی به دو دلیل به خوبی از پس آن برمی‌آید؛ اول داشتن ویراستاری است که از یک خیر هم نیکوکارتر است.»

«خون می‌چکد هنوز» همچنین روایتی است درباره تنهایی. نُری در فصل‌هایی مکرر به این حس بازمی‌گردد؛ اینکه چگونه ادبیات داستایفسکی، با تمام تاریکی و سیاهی‌اش، نوعی همراهی فراهم می‌کند برای کسانی که خود را در گوشه‌ای از جهان، تنها، غریب، و خسته می‌یابند. او در فصل صفر آنچه در کتابش روایت کرده و تلقی‌اش از شخصیت داستایفسکی را به فشردگی این‌گونه توصیف می‌کند: «در این کتاب ما با روایاتی باورنکردنی از زندگی فیودور میخاییلوویچ داستایفسکی مواجه می‌شویم؛ مهندسی بی‌انگیزه، مترجمی که ناشرین خودش او را تحقیر می‌کردند، نابغه پیشرو ادبیات روسی، جانشین گوگول، حتی بهتر از گوگول، انقلابی پرشوری که به شکلی رقت‌بار لو رفت و به مرگ محکوم شد و پس از عفو شدن ده سال به سیبری تبعید شد و بعد به سن‌پترزبورگ برگشت؛ به همان شهری که بعدها نصف معروفیتش را مدیون نوشته‌های خود او بود... قماربازی بی‌دست‌وپا، نویسنده‌ای مفلس که قربانی ناشران بدذات شده بود، شوهری که شیدای همسرش بود، دختر ماشین‌نویسی با بیست‌وپنج سال اختلاف سنی، پدری حیران که به دوستی می‌نویسد: «بچه‌دار شوید، هیچ خوشبختی‌ای بزرگ‌تر از آن نیست.» دیوانه خوشبختی که تمام آنچه در فکر همه ما می‌گذرد ولی جرأت اعترافش را برای هیچ‌کس نداریم به روی کاغذ می‌آورد، مردی با ظاهری محقر، دست‌وپا چلفتی، طاس، کمی قوزی، پیر از زمانی که جوان بود، بیمار، گیج، مخالف‌خوان، بدبخت، به طرز عجیبی عین خود ما که حتی در بزنگاه بزرگ‌ترین موفقیتش می‌تواند بمیرد.»

خون می‌چکد هنوز
زندگی باورنکردنی فیودور میخاییلوویچ داستایفسکی
- نویسنده: پائولو نُری
- مترجم: هنگامه محلاتی
- انتشارات: چشمه
- تعداد صفحات: ۳۴۵ صفحه
- قیمت: ۵۲۰ هزار تومان

حسابداری که شیفته ادبیات شد

پائولو نُری، متولد سال ۱۹۶۳ در پارما ایتالیا است. بعد از اخذ دیپلم حسابداری برای مدتی در کشورهای الجزایر، عراق و فرانسه به عنوان حسابدار مشغول به کار شد و پس از بازگشت به ایتالیا، به دلیل علاقه وافرش به زبان و ادبیات روس در دانشگاه پارما زبان و ادبیات روسی خواند. پس از پایان تحصیلات دانشگاهی و تا به امروز، بیشتر وقت خود را علاوه بر تدریس، به نویسندگی و تحقیق و ترجمه آثار روسی اختصاص داده و با نشریات مختلف ایتالیایی از جمله دو روزنامه چپ‌گرای «ایل مانیفستو/ il manifesto» و «ایل فاتو کووتیدیانو/ il Fatto Quotidiano» همکاری کرد، هر چند بعدها رابطه‌اش را با «ایل مانیفستو» به دلیل اختلافات سیاسی به هم زد. نُری بنیان‌گذار و سردبیر چند نشریه در ایتالیاست و از او کتاب‌های فراوانی به چاپ رسیده است، از جمله «روس‌ها دیوانه‌اند/ I russi sono matti»، «شبی در موزه روسی/ Una notte al Museo Russo» و «بدانید و آگاه باشید که این آخرین باری است که زندگی می‌کنم/ Vi avverto che vivo per l'ultima volta» که سبک نوشتاری‌اش به کتاب «خون می‌چکد هنوز» شبیه است و به زندگی و آثار آنا آخماتووا می‌پردازد. نُری همچنین ترجمه‌های متعددی از آثار بزرگ‌ترین نویسندگان روس چون تالستوی، داستایفسکی، گانچاروف، تورگنیف و پوشکین در کارنامه‌اش دارد.